

نقدی بر کتاب «آذری یا زبان

باستان آذربایجان»

دکتر جواد هیئت

حدود هفتاد و پنج سال پیش کتابی بنام «آذری یا زبان باستان آذربایجان» از طرف سید احمد کسروی در تهران انتشار یافت. این کتاب در آن موقع به عنوان حرف تازه سر و صدائی کرد و چون موافق جریان و جو حاکم سیاسی و فرهنگی و خواسته‌های رژیم وقت بود در بسیاری از خوانندگان که با اصول زبانشناسی و تاریخ زبانهای کشورمان آشنائی کافی نداشتند، تأثیر قابل توجهی داشت که هنوز هم آثار آن کم و بیش ادامه دارد و چون در این مورد جز تأیید و یا سکوت تاکنون جوابی نوشته نشده هنوز هم عده‌ای از هم میهنان ما نوشته‌های او را لااقل در این مورد از کشفیات حقایق تاریخی می‌پندارند!

در این اواخر عده‌ای از همشهریان عزیز با نامه و یا شفاهاً درباره نوشته‌های کتاب فوق‌الذکر سؤال می‌کنند و نظر ما را جویا می‌شوند.

با در نظر گرفتن مراتب فوق اینجانب بعد از خواندن کتاب زبان آذری کسروی لازم دیدم برای روشن شدن ذهن خوانندگان مقاله زیر را برای چاپ در هفته‌نامه شمس تبریز ارسال نمایم.

نویسنده در دیباچه کتاب «آذری» انگیزه

نگارش خود را چنین بیان می‌کند:

بیست و اندی سال پیش یک رشته گفتارها
در روزنامه‌های تهران، قفقاز و استانبول در
پیرامون مردم آذربایجان و زبان آنجا
نگارش یافت. در عثمانی در آن زمان دسته
اتحاد و ترقی بروی کار آمده و آنان به این
می‌کوشیدند که همه ترکان را در هر کجا که
هستند با خودهمدست گردانند و یک توده
ترک بسیار بزرگی پدید آورند و در قفقاز نیز
پیروی از اندیشه ایشان می‌نمودند و... بعد
می‌گوید: «لیکن در تهران روزنامه‌ها به جوش
آمده به پاسخ می‌کوشیدند و چیزهایی
می‌نوشتند که اگر نوشتندی بهتر بودی...
چنانکه یکی از روزنامه‌های تهران می‌نوشت
مغولان چون به ایران آمدند با زور و فشار
ترکی را در آذربایجان رواج دادند. این است
نمونه‌ای از پاسخ‌هایی که به نویسندگان ترک
داده می‌شد و شما چون بسنجید چندین
نادرستی در آن پدیدار است زیرا...»
بعد می‌گوید: «و چون سخن از آذربایجان و
مردم آنجا می‌رفت و من برخاسته از
آذربایجانم بر آن شدم چگونگی را از
راهش جستجو کنم و به نتیجه روشنی رسانم.
اینست دفتری بنام آذری یا زبان باستان
آذربایجان پدید آوردم.»
بعد در زیرنویس همان صفحه اضافه
می‌نماید: «پیش از آن برخی از نگارندگان
اروپائی «آذری» را ترکی آذربایگان شناخته
بودند. چنانکه در آنسیکلوپدی اسلامی در
حرف «الف» که پیش از دفترچه من چاپ
شده آذری را به همین معنی آورده و لیکن

سپس در حرف «تا» در گفتگو از تبریز که پس از دفترچه من چاپ یافته آذری به معنی درست خود آمده».

در مورد اتحاد و ترقی لازم به توضیح است که اتحاد و ترقی نام حزبی است که در اواخر خلافت عثمانی تشکیل و مدتی حکومت را به دست گرفت ولی ایدئولوژی این حزب پان‌تورکیزم نبود بلکه ناسیونالیزم ترک بود. در برابر دولت عثمانی و طبقه حاکم وقت که از اقوام مختلف ترک، عرب، کرد، آرن‌اود (آلبانیایی) و غیره تشکیل شده بود. این حزب از نظر سیاسی مشروطه خواه و مخالف استبداد خلفای عثمانی بود. با این همه عنوان کردن این مسئله از طرف مؤلف نشان می‌دهد که کتاب با انگیزه سیاسی نوشته شده است.

1- در مورد اصطلاح زبان آذری باید متذکر

شوم که هنوز هم در غرب دانشمندان زبان‌شناس «آذری» را نام ترکی آذربایجانی می‌شناسند و گاهی هم به لهجه آذری منظور نظر مؤلف اشاره‌ای می‌کنند (رجوع شود به آنسیکلوپدیهای معاصر انگلیسی، فرانسه و آلمانی و آنسیکلوپدی اسلام و کتابهای تورکولوژی مؤلفین غربی).

- در صفحه 9 در بحث آذری یا زبان

آذربایجان از ابن حوقل چنین نقل می‌نماید:

«پسر حوقل که در نیمه یکم سده چهارم

کتاب «المسالک و الممالک» نوشته در سخن

راندن از آذربایجان و آران و ارمنستان چنین

می‌گوید: «زبان مردم آذربایجان و زبان

بیشتری از مردم ارمنستان فارسی و عربی است

لیکن کمتر کسی به عربی سخن گوید و
آنانکه به فارسی سخن گویند به عربی نفهمند
تنهابازرگانان و زمین داران اند که گفتگو با این
زبان نیک توانند. برخی تیره‌ها نیز در اینجا و
آنجا زبانهای دیگری می‌دانند. چنانکه
مردم ارمنستان به ارمنی و مردم بردعه به آرانی
سخن گویند...»

با توجه و دقت به نوشته ابن حوقل و
زیرنویس کسروی معلوم می‌شود که در قرن
چهارم هجری هم اران یا بردعه جزو
آذربایجان به‌شمار می‌آمده است. اگرچه در
آن زمان هم زبان مردم فارسی و عربی نبوده و
در اران زبان اکثریت مردم و زبان رایج ترکی
بوده است. (1)

- در صفحه 11 از قول یاقوت حموی
درباره آذربایجان می‌نویسد: «نیمزبانی دارند
که آذریه نامیده شود و کسی جز از
خودشان نفهمد (معجم البلدان).
از این سخن یاقوت حموی پیداست که
زبان گفتگوی مردم آذربایجان (نیم زبان) در
حد لهجه و یا گویشی بوده که برای
فارسی‌زبانان هم قابل فهم نبوده است. با
وجود این کسروی بعد از نقل و قول یاقوت
حموی آذری را شاخه‌ای از فارسی می‌خواند!
در صفحه 13 در مبحث «ترکی چگونه و از
کی به آذربایجان راه یافته» می‌نویسد: «از
آنچه تا اینجا گفتیم پیداست که آذربایجان
تاسده‌های پیشین تاریخ هجری مردمش جز
آریان یا ایران و زبانش جز از ریشه آری
نبوده و تا سده هشتم آذری زبان آنها بوده...»

2- مؤلف در صفحه (6) می‌نویسد: «آری

ما این را نیز می‌دانیم که پیش از ایران
(آریائیها) بومیان دیگری در آذربایجان
می‌نشسته‌اند و ایران چون به آنجا درآمده و بر
آن بومیان چیره شده‌اند دو تیره به هم در
آمیخته‌اند ولی این در همه جا بوده است و ما
در پی آن نیستیم که بگوئیم مردم آذربایجان یا
مردم ایران تنها از ریشه ایر بوده‌اند...» با
وجود این کسروی نوشته خود را ندیده
گرفته و مردم آذربایجان را به طور مطلق
آریائی می‌شمارد.

- در صفحه 15 در مبحث «نخستین

دسته‌های ترکان در آذربایجان» می‌نویسد
«مهاجرت نخستین دسته ترکان به آذربایجان
در زمان سلطان محمود غزنوی اتفاق افتاد!»
به طوریکه در تواریخ نوشته شده نخستین
دسته‌های ترکان قبل از اسلام یعنی در قرنهای
5-2 میلادی به آذربایجان آمدند
(هونها، ساییها، آغاچریها، خزرها و بلغارها،
پنجه‌نک‌ها و قیجاها، کنگرلواها، اون اوغوز و
ساری اوغوزها(2)).

بعد در زمان انوشیروان (قرن ششم میلادی)
دسته‌ای از ترکان گوگ ترک غربی از سپاه
ایستمی‌خان به ایران آمدند و با
دستورانوشیروان در آذربایجان ساکن شدند
(یادداشت‌های انوشیروان، ترجمه رحیم‌زاده
صفوی).

- بعد به مهاجرت ترکان در زمان سلجوقیان
اشاره می‌کند و می‌گوید: «ما نمی‌توانیم گفت
که در زمان مغول بر شماره ترکان

در آذربایجان افزود و رهنمونی برای چنان
سخنی در دست نمی‌داریم».

- لازم به یادآوری است که غیر از ترکان
اوغوز (غز) که همراه سلجوقیان به ایران
آمدند و بیشترشان در آذربایجان و آناتولی
سکنی گزیدند انواع ترکان قبیچاق نیز در
اواخر قرن نهم میلادی از شمال دریای خزر و
قفقازیه به آذربایجان آمده و در آنجا ماندند.
ضمناً طبق نوشته‌های مورخین اروپائی و
اسلامی (جامع التواریخ، و صاف، عبدالله
کاشانی و ابن اثیر) بیش از نصف سپاهیان
مغولان را ترکان تشکیل می‌دادند و عدّه
زیادی از فرماندهان ارتش مغول ترک بودند.
در زمان هلاکو در حدود دو میلیون ترک با
مغولان به ایران آمدند که بیشترشان در
آذربایجان اتراق کردند. بنابراین برخلاف نظر
کسروی در زمان مغولان بر تعداد ترکان در
آذربایجان افزوده شده و زبان عمومی مردم
آذربایجان ترکی شده بود. به طوریکه ابن
بطوطه و ابن فضل الله العمری (سیاحان
معروف عرب) که در قرن 14 میلادی از تبریز
دیدن کرده‌اند اهالی را ترک زبان توصیف
نموده‌اند.

- مؤلف در صفحه 21 صراحتاً اعتراف
می‌کند که رواج ترکی در آذربایجان در 70
سال دوران حکومت قره‌قویونلو و آق
قویونلوها بوده زیرا «در این زمان ترکان با
انبوهی بسیار رو به اینجا آوردند و بر شماره
ایشان بسیار افزوده...» بعد در صفحه بعدی
همگانی شدن ترکی را در آذربایجان در زمان

صفویان می‌نگارد. به نظر مؤلفین غربی ترکی از زمان سلاجقه زبان اکثریت مردم شده است ولی دانشمندان شوروی معتقدند که ترکی در قرنهای 7-9 میلادی یعنی دوم هجری زبان عموم مردم را در آذربایجان تشکیل می‌داده است.

در صفحه 22 از نسبت مادری شاه اسماعیل که دختر اوزون حسن بوده سخن می‌گوید و اشاره می‌کند که شعر ترکی را به پیروی از امیرعلیشیر نوائی می‌سروده، ضمناً اعتراف می‌کند که «یاران او (شاه اسماعیل) جز ایل‌های استاجلو و شاملو و تکلو و ورساق و روملو و ذوالقدر و افشار و قاجار نبوده‌اند و دسته‌هایی نیز از قرجه‌داغ آذربایجان با ایشان بوده‌اند».

- شاه اسماعیل علاوه بر اینکه خودش نوه اوزون حسن پادشان آق قویونلو بود پدرش سلطان حیدر هم خواهرزاده اوزون حسن بود ولی شعر ترکی را به پیروی از امیرعلیشیر نوائی نمی‌سرود. نوائی تمام اشعارش را به وزن عروضی گفته در صورتیکه اکثریت اشعار شاه اسماعیل خطائی به وزن هجائی یعنی به شکل شعر عامیانه و مردمی (عاشق) است و بیشتر برای ترویج مذهب شیعه در بین ایلات قیزیل باش که جز ترکی نمی‌دانستند سروده شده است.

- در صفحه 24 مؤلف چنین می‌نویسد: «هم باید دانست که پراکندگی زبان ترکی در ایران در زمان صفویان به بالاترین پایگاه خود رسید و چون ایشان سپری شدند پیشرفت ترکی نیز

باز ایستاد و سپس روبه پیشرفت نهاد. بویژه
پس از آغاز مشروطه و پیدایش
شورکشورخواهی در ایران و بنیاد یافتن
روزنامه‌ها و دبستانها که اینها ترکی را پس
می‌برد و از میدان آن می‌کاهد». بعد می‌گوید:
«با آنکه زبان کنونی فارسی بسیار نارساست و
بسیاری از معنی‌هائی که به ترکی توان
فهمانید این زبان به فهمانیدن آنها توانا نیست
و از هر باره بر یک آذربایجانی سخت است
که با این زبان سخن راند با این همه در
آذربایجان آرزوی رواج فارسی در میان
خاندانها از سالها روان است».

مؤلف با آنکه اعتراف می‌کند که ترکی به
علت آمدن انبوه اقوام ترک و مستحیل شدن
مردم بومی در آنها زبان عمومی مردم شده
بازمی‌خواهد زبان ترکی را که زبان طبیعی
مردم می‌باشد از بین ببرد (بازپس بزند) و
بجای آن نه نیم زبان آذری قدیم را بلکه زبان
فارسی را جایگزین نماید. اما این امر تقریباً
محال را چگونه می‌خواهد انجام دهد! ضمناً
مؤلف در زیرنویس صفحه 25 ادعا می‌کند
که نارسائی فارسی را که مربوط به محدودیت
اشکال و زمانهای گذشته و حال افعال بوده
خود او رفع کرده است!

- اما علت اینکه در اوایل صفویه ترکی در
آذربایجان قوت گرفت و بیش از پیش تعمیم
یافت، همچنانکه مؤلف در صفحه
24 می‌نویسد آمدن ایلات ترک (شیعه
قیزیلباش) استاجلو، شاملو، روملو... همراه
شاه اسماعیل برای به دست آوردن پیروزی و

برپائی دولت صفویه و همچنین مهاجرت اقوام ترک از شرق آسیای صغیر به آذربایجان بود. با وجود این در همان ابتدای حکومت صفویه نیز فارسی زبان رسمی دولت بود و ترکی در زمان شاه اسماعیل و طهماسب اول در کنار فارسی مقام دوم را داشت و بعد از روی کار آمدن شاه عباس اول و انتقال پایتخت به اصفهان ترکی، به قول مؤلف، بازپس زده شده و کارها از دست خوانین و بیگهای ترک گرفته و به دست فارس‌های شهری سپرده شد. و اما در دوران اخیر «پس از آغاز مشروطه و پیدایش کشورخواهی در ایران» ترکی بازپس نرفت زیرا مشروطه نهضت آزادیخواهی بود و برای بریدن زبان مردم برپا نشده بود بلکه بعد از روی کار آمدن رضاشاه و تعطیل مشروطه و ترویج ملی‌گرایی افراطی فارس، ترکی بازپس زده شد! مؤلف در صفحات 26 و 27 می‌گوید: «باید دانست زبانی که ما امروز سخن می‌گوئیم و آنرا فارسی و یا ایرانی می‌نامیم همان زبانست که چهار هزار سال پیش از این ایران یا مردم ایر در میهن باستان خود (ایران ویج) سخن می‌گفته‌اند» بعد بوجود دو زبان شمال و جنوب اعتراف می‌کند و بعد زبانهای پارس، مد، پارت و پهلوی را یکی می‌داند و می‌گوید «این چیزی است که ما از روی اندیشه درمی‌یابیم».

در زبانشناسی وقتی می‌توان دو یا چند زبان را یکی دانست که لاقلاً برای هم قابل فهم باشند. ما می‌دانیم هیچکدام از این زبانها

با آنکه مانند دیگر زبانهای اروپائی از گروه هند و اروپائی می‌باشند برای یکدیگر قابل فهم نیستند. بنابراین نمی‌توان آنها را یک زبان دانست ولو اینکه ریشه آنها مشترک بوده باشد.

مؤلف بارها بجای گویش، نیم زبان و زبان به کار می‌برد و همه نیم زبانها را که از آمیزش زبان بومی و آریائی بوجود آمده‌اند شاخه‌های یک زبان، ایران (فارسی) می‌انگارد. در صورتیکه این گویشها: آذری، تاتی، هرزنی و سمنانی برای فارسی زبان قابل فهم نیست. بنابراین طبق اصول زبانشناسی نمی‌توانند گویش یا لهجه‌ای از آن زبان به حساب آیند. مؤلف اغلب اوقات هویت زبان و گویش‌ها را به قول خودش «به اندیشه درمی‌یابد!» در صورتیکه در زبانشناسی بررسی و مقایسه متون کافی و تدقیق زبانها از نظرفونه‌تیک (اصوات)، مورفولوژی (اشکال تصریفی) و لغات و ساخت جمله‌ها (نحو) برای تشخیص هویت زبانها و خویشی آنها بایکدیگر ضروری است.

مؤلف در صفحه 30 و صفحات قبل دانسته و یا ندانسته فارسی دری را که از آسیای میانه آمده و بوسیله غزنویان و سلجوقیان در ایران رواج یافته و در آذربایجان فقط زبان دیوان و ادب بوده جایگزین زبان یا نیمزبان آذری می‌نماید. البته اگر خواننده متوجه نشود و همفکر کسروی هم بوده باشد بسیار خوش آیند می‌نماید.

در صفحه 31 چنین می‌گوید: «این هم باید گفت که در زبان کنونی آذربایجان کلمه‌های پس فراوانی از فارسی به کار می‌رود و اینتهایی گمان بازمانده از آذری است».

مؤلف در اینجا نیز فارسی را با آذری مخلوط می‌کند. کلماتیکه از گویشهای بومی در ترکی راه یافته بسیار ناچیز و برای فارسی زبانان هم قابل فهم نیست ولی کلماتیکه از فارسی وارد ترکی شده از زبان دولتی و ادبی و نوشتار نفوذ نموده است چه تعداد آنها در شهرهای بیشتر و در دهات کمتر و در ایلات کوچ‌نشین به حداقل است. اکثریت این کلمات برای مفاهیم مدنی، فرهنگی، مذهبی و دولتی است که از زبان دولت و دولتیان و فرهنگ و ادب فارسی وارد زبان ترکی شده است همچنانکه کلمات عربی وارد فارسی و ترکی گردیده است.

مؤلف چند دوبیتی را از کتاب سلسله‌النسب بنام شیخ صفی آورده که بعنوان نمونه یکی را عیناً نقل می‌کنیم:

بشتو برآمریم حاجت روا بور(3) دلم زنده
بنام مصطفی بور

اهرا دوار بو بور دام بوپار سرهر دو دستم
بدامن مرتضی بور(4)

این دو بیتی‌ها که نمونه اخیر آن بیشتر به ملمعات آذری فارسی شبیه است به احتمال زیاد از شیخ صفی نیست. زیرا بنوشته خودمؤلف در صفوة‌الصفاء که نزدیک به زمان شیخ صفی نوشته شده چنین آمده است:

«شیخ جز یک مصرع از انشای مبارکش

معلوم نیست». یعنی شعری نسروده است و کتاب سلسله‌النسب صفویه متأخر است. دوم اینکه اگر شیخ برای استاد خود شیخ زاهد گیلانی شعری می‌سرود منطقاً باید به زبان فارسی که قابل فهم هر دو بود سروده می‌شد نه به گویشی آذری اردبیلی که برای تبریزی هم به زحمت قابل فهم بوده (صفحه 35 و 36) تا چه رسد برای شیخ زاهد گیلانی. سوم اینکه به گفته خود کسروی شیخ صفی سنی بوده در صورتیکه دو بیتی بالا نشان می‌دهد که سراینده آن شیعه است.

مؤلف بعد از دادن نمونه‌ها به تفسیر بعضی اسامی رایج در آذربایجان می‌پردازد و بقول خودش به اندیشه و گمان برای آنها ریشه‌یابی می‌کند. مثلاً نام شهر باکو را به استناد کتابهای ارمنی باکاوان یا باکوان می‌خواند و آنرا از ترکیب باک و وان می‌شمارد و باک را به معنی خدا و بزرگ و وان را مانندگان به معنی جا و زمین و یا پیوستگی می‌گیرد.

- باکو و باکی در ترکی قدیم (دیوان

لغات الترتک محمود کاشغری نوشته 1072

میلادی) به معنی تپه می‌باشد و چون باکو که از طرف مردم «باکی» تلفظ می‌شود روی تپه ساخته شده به این نام نامیده شده است. باک و باکوس در یونان قدیم نام خدای شراب بوده و با آتشکده موجود در باکو ارتباطی ندارد.

در مورد ارونق و اران نیز کلمه را با چند بار تجزیه و تفسیر جایگاه آریا یا ایرانی

می‌داند. در مورد کلمهٔ اران و ارونق دکتر زهتابی‌شبهستری در مقاله‌ای که به همین عنوان نوشته و در مجله وارلیق چاپ شده ثابت کرده است که استنباط کسروی غلط است و اران کلمه ترکی است و جمع (ار) می‌باشد که در ترکی قدیم به کار می‌رفته و به معنی گرمسیر است (رجوع شود به مقالهٔ فوق‌الذکر دکتر زهتابی).

مؤلف همهٔ این نامها را فارسی می‌خواند. در صورتیکه اغلب آنها برای فارسی زبان قابل فهم نیست. بعد می‌گوید اسامی هم قبلاً فارسی بوده که توسط ترکان به ترکی ترجمه شده است و مثال می‌آورد: یالقوز آغاج (آنکه یک درخت دارد)، ایستی بولاغ (گرمخانی چشمه)، سؤگودلو (بیدک: آنکه بید دارد)، قوزلو (جوزدان: آنکه جوز یا گردکان دارد) قبول نظر نویسنده در این مورد نیز که متکی به اندیشه و گمان ایشان است بسیار مشکل است زیرا چگونه می‌توان پذیرفت که مردم در قدیم بجای کلمهٔ یالقوز آغاج (آنکه تک درخت دارد) را که یک جمله است بکار برده باشند.

مؤلف در کتاب آذری یا زبان باستان آذربایجان بجای معرفی متون کافی و شرح ویژگیهای زبانی (فونوتیک، مورفولوژی و گرامر، کلمات و نحو زبان) و مقایسه آن با زبانهای آریائی و غیر آریائی بیشتر سعی نموده وجود زبان آذری را ثابت کند. در این راه نیز اصول و روش و ترمینولوژی زبانشناس را بکار نگرفته و گاهگاه دچار لغزش و اشتباه

گردیده است. مثلاً آذری را یک زبان معرفی می‌کند و در معرفی آن چند جمله و دوبیتی از گویشهای مختلف اردبیلی، خلخال و هرزنی ارائه می‌دهد. از نظر زبانشناسی موقعی می‌توان لهجه‌ای را زبان نامید که دارای ادبیات و گرامر و منطقه کاربرد وسیع باشد. آذری کسروی که فاقد ادبیات و گرامر بوده و در هر شهر و منطقه‌ای بگونه‌ای دیگر بوده است احتمالاً گویشی از زبانهای آریائی است (نه فارسی زیرا از طرف فارسی زبانان که قابل فهم نیست).

هر زبان و حتی لهجه و گویش معمولاً بین 30-40 فونم (واژک، واج یا صدا) دارد که به صدا دار و بی صدا تقسیم می‌شوند. مؤلف از تمام فونم‌ها فقط از 6 فونم صحبت می‌کند: (د، ت، چ، س، ب، پ) که در آذری به ترتیب به (ر، ز، ج، چ، م، ب) تبدیل می‌شود. از قواعد دستوری به شرح 5 قاعده بسنده می‌کند که در تمام موارد با فارسی متفاوت است و در دو مورد (صفت و موصوف و مضاف و مضاف‌الیه) عین ترکی است (صفحه 49).

در مورد کلمات فقط 26 واژه ارائه می‌دهد که از آنها 13 واژه مخصوص آذری است. بعد چند جمله دو بیتی از آذری اردبیلی معرفی می‌کند که خودش هم معنی بعضی از آنها را نمی‌داند. بعد نمونه‌هایی از گویش خلخال یا تاتی ارائه می‌دهد که به اعتراف خود آنها با گویش طالش یکی است و با آذری اردبیلی متفاوت است.

نمونه‌های گویش هرزنی هم با دیگران متفاوت است و در آن کلمات ترکی نیز دیده می‌شود و به قول خود مؤلف بیشتر به زبان ارمنی نزدیک است - در اینکه در روزگار قدیم گویشهای متعدد و مختلفی در خطه آذربایجان بین مردم متداول بوده شکی نیست. البته این گویشها از آمیزش گویشهای مهاجرین آریائی و بومیان بوجود آمده ولی بعد از آمدن اقوام ترک بعلت اکثریت قاطع ترکان همه این گویشها در زبان اقوام ترک مستحیل شده فقط در چند نقطه دور افتاده که آمیزش با ترک زبانان زیاد نبوده به شکل جزیره‌های زبانی (تاتی، هرزنی و به قول کسروی آذری) باقی مانده است.

آنچه بیشتر مایه تعجب است اینستکه مؤلف که ادعای تحقیق و زبانشناسی هم دارد اصلاً روش زبانشناسی را بکار نمی‌برد و قواعد آنرا رعایت نمی‌کند و در نتیجه‌گیری از استدلالات خود مانند یک سیاستمدار حرفه‌ای مغلطه می‌کند و می‌خواهد منظور خود را ارائه‌دهد. مثلاً بعد از آنکه گویشهای مختلف را به نام زبان آذری معرفی می‌کند آنها را با فارسی یکی می‌شمارد و نتیجه می‌گیرد که ترکی‌زبان میلیونها مردم آذربایجان و ایران «واپس» زده شود، یعنی متروک شود و به جای آن فارسی جایگزین گردد! یعنی زبان میلیونها مردم را باید عوض کرد. چگونه؟ به چه وسیله و روش (که با اصول آزادی، حقوق بشر و اسلام هم مغایر نباشد) و چرا؟ آیا نمی‌شود بجای این روشها

مانند کشورهای متمدن و آزاد (سویس،
بلژیک و کانادا) با اصول انسانی و اسلامی،
هم زبان مملکت (فارسی) را یادداد و هم
زبان مادری را.

پاورقی: □

1- بنا به نوشته موسی کالانکایتو مؤلف آلبانی
در قرن ششم میلادی زبان ترکی در آلبان
(اران) بقدری شایع شده بود که در سال
520 میلادی کشیش مسیحی برای تبلیغ
مسیحیت در میان مردم از زبان ترکی استفاده
می کرد (محمود اسماعیل، آذربایجان
تاریخی 1992 - باکو).

همچنین روایت وهب ابن منبه در کتاب
التیجان ابن هشام (چاپ حیدرآباد) چنین
است که روزی معاویه قبل از قشون کشی
به آذربایجان از مشاور خود عبید بن ساریه
پرسید که آذربایجان چیست، عبید در جواب
گفت اینجا از قدیم کشور ترکان بود.

2- آباس کاتینا، موسی خُرن.

K.Kunik, Melanges Asiatiques. V 150

مارکوت، ایرانشهر ص 96

3- به تو برآمدیم حاجت روا بود.

4- فردا که روز محشر است از من سؤال

اعمال کنند دست التجای من به دامن حضرت
علی مرتضی (ع) باشد.